



والا ترین مرحله شکوفائی

دودمان غوری

« ۱ »

از

مهملی روشن ضمیر

(دکتر در خاورشناسی)



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

والاترین مرحله شکوفائی

دودمان غوری

پیروزیهای آنان درهند وپایان کارآن خاندان

معزالدین محمدکه قبل از سلطنت شهابالدین نامیده میشد، درحدود سال ۵۳۸ هجری قمری (۱۷۰۲ شاهنشاهی) بدنیا آمد^۱. مادر وی که دخترملك بدرالدین گیلانی بود، پسران خود غیاث – الدین و معزالدین محمد را به نامهای حبشی و زنگی نیز ملقب کرده بود.^۲

معزالدین در سال ۵۵۶ هجری قمری (۱۷۱۹ شاهنشاهی)، پس از مرگ سلطان علاءالدین حسین از زندان قلعه و جیرستان آزاد شد و به دربار عمویش فخرالدین مسعود بامیانی رفت. دو سال بعد، هنگامیکه غیاثالدین بسلطنت غورنشست او بتحریر عمویش به فیروزکوه نزد برادر شتافت. غیاثالدین مقدم او را گرامی داشته بریاست کل نیروی مسلح^۳ خویش منصوبش کرد. معزالدین پس از

۱- تاریخ تولد معزالدین توسط هیچیک از تاریخ نویسان داده نشده است فقط جوزجانی درطبقات ناصری ج ۱ ص ۳۵۳، وی را سه سال و کسری از برادرش کوچکتر دانسته و چون تولد غیاثالدین درحدود سال ۵۲۵ هجری بوده است تاریخ ۵۳۸ بحساب آمده است.

۲- جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۳

۳- بگفته جوزجانی: «سرجاندارشد...» (طبقات ناصری ج ۱ ص ۳۵۴ و ۳۵۹)

يك سال توقف ، بسببی از برادر دلتنگ شد و فیروزکوه را باقهر ترك کرده به نزد ملك شمس الدین سیستانی رفت.^۴

غیاث الدین پس از يك سال عده ای از بزرگان غور را به سیستان فرستاده از برادر خود رفع کدورت کرد آنگاه او را به فیروزکوه باز آورد و سپس حکومت ولایت آستیه و کجوران را بوی تفویض داشت. معزالدین از آن پس با وفاداری و صمیمیت کامل در جنگ باغزها شرکت کرده هنرنجگی خویش را بسود برادر بظهور رسانید .

در سال ۵۶۹ هـ ق (۱۷۳۲ شاهنشاهی) غیاث الدین برادرش را بحکومت غزنه منصوب و وی را مامور اقدامات جنگی و لشگرکشی به هندوستان و خراسان کرد . معزالدین از آن پس مشغول يك سلسله جنگهای پیروزمندانانه در هندوستان بود^۵ تا هنگامیکه غیاث الدین او را برای شرکت در زد و خورد های خراسان به غور دعوت کرد. شهر غزنه در زمان حکومت معزالدین مرکز دادوستد بود و از لحاظ هنری دوره رنسانسی را می گذرانید که میتوان در آن تاثیر هنر هندی را بخوبی مشاهده کرد.^۶

پس از درگذشت غیاث الدین محمد در بیست و هفتم جمادی الاول سال ۵۹۹ هجری قمری (۱۷۶۱ شاهنشاهی)، معزالدین به تخت و تاج سرزمینی نسبتاً بزرگ و بدون رقیب رسید ولی قلمرو حکومت او بخاطر همسایگی بادو قدرت نیرومند و بزرگ یعنی خوارزمشاه و قراخانیان ، پیوسته دستخوش گرفتاریهای سیاسی و نظامی بود . هنگامیکه غیاث الدین مراد ، معزالدین در نواحی توس و سرخس

۴- همان منبع ص ۳۶۰

۵- ر. ک فصل پیروزیهای غوریان در هند و

Haige: The Cambridge History..., vol. III, p. 38f.

6) Longworth-Dames: Enc. Islam, Ghazna Flury, S. Le décor épigraphique des monuments de Ghazna, Syria 1925, pp. 84-5, pl. XX

مشغول زدو خورد باخوارمشاه بود^۷

وی پس از پیروزی در جنگ و بدست آوردن توس و مرو ، یکی از سرداران خود بنام محمد خرنگ را، که بشجاعت و جنگ آوری معروف بود، بحکومت مرو گماشته خود در رجب سال ۵۹۹ هجری قمری (۱۷۶۱ شاهنشاهی) برای سوگواری مرگ برادرش به بادغیس و هرات رفت.^۸ پس از برگزاری مراسم سوگواری، معزالدین اداره امور ایالات مختلف غور را میان افراد خانواده اش به تناسب تقسیم کرد. شهر بست و ولایت فراه و اسفزار را به برادرزاده خود غیاث الدین محمود ، پسر غیاث الدین محمد، داد. حکومت فیروزکوه و زمین داور را به پسر عموی خویش ضیاء الدین که داماد غیاث الدین محمد بود سپرد و بالاخره فرمانروایی هرات را هم به ملک ناصر الدین آلپ غازی، خواهرزاده خویش تفویض کرد.^۹

معزالدین پس از تقسیم ایالت های نامبرده ، بلافاصله برای تجمیع سپاه به غزنه رفت.^{۱۰} از قرار معلوم مدت اقامت وی در غزنه یک سال یعنی در سال ۶۰۰ هجری قمری (۱۷۶۲ شاهنشاهی) بوده است. در این سال محمد خوارزمشاه از غیبت حریف خود استفاده کرد و به مرو حمله برد. حاکم دست نشانده معزالدین یعنی محمد خرنگ غوری از درجنگ برآمد ولی پس از چند زدو خورد در قلعه مرو سنگر

۷- جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۱/ خواند میر ج ۲ ص ۶۰۷

۸- جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۱/ جویی ج ۲ ص ۵۲ / ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۲ ص ۱۷۶ و ۱۸۰/ خواند میر ج ۲ ص ۶۰۷/ جویی در این مورد اظهار میدارد که معزالدین به هنگام رفتن به بادغیس، در سر راه حکام ابیورد، طرق و مرغه را نیز به اطاعت خویش در آورده است.

۹- جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۱/ خواند میر ج ۲ ص ۶۰۷/ ابن اثیر ج ۱۲ ص ۱۸۱/ فدائی، میرزا نصرالله خان دولت یار جنگ بهادر: داستان ترک تازان هند،

بمبئی ۱۸۶۷ ج ۱ ص ۲۲۹

۱۰- جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۱/ خواند میر ج ۲ ص ۶۰۷

گرفته به دفاع پرداخت. لشکر خوارزم قلعه را محاصره کرد و محمد خرننگ از روی اجبار، پس از گرفتن امان، تسلیم شد ولی امیر خوارزمی نقص عهد کرد و او را بمجرد تسلیم شدن بقتل رسانید.^{۱۱}

در همین زمان محمد خوارزمشاه به هرات نیز حمله آورد. آلپ-غازی (ملك ناصر خواهرزاده معزالدین) مدت هشت ماه دفاع پرداخت ولی چون به معزالدین - که در آن زمان در هند بود - دسترسی نداشت، و خود نیز دارای وسائل دفاعی کاملی نبود، ناچار شد از در صلح درآید. محمد خوارزمشاه پس از این پیروزی که طی آن حاکم هرات را با جگزار خود کرده بود، در اواخر شعبان بسوی مرو حرکت کرد. چند روز بعد از رفتن محمد خوارزمشاه از هرات، آلپ-غازی بیمار شد و درگذشت.^{۱۲}

معزالدین از شنیدن خبر پیروزیهای محمد خوارزمشاه و بویژه از کشته شدن حاکم غیور و دلیر مرو و محمد خرننگ فوق العاده ناراحت شده بود ولی موقعیت وی آنچنان نبود که بتواند بلافاصله برای گرفتن انتقام به خوارزم حمله کند. وی ناچار شده بود که پس از رسیدن به سلطنت فوراً به هندوستان سرکشی کند تا از شورشهای بزرگی که در آنجا بر ضد او برخاسته بود جلوگیری به عمل آورد. بهمین سبب به لاهور رفته و زمستان آن سال یعنی ۶۰۰ هجری را در آنجا گذراند.

حمله محمد خوارزمشاه به هرات و پیروزی وی در آنجا بایستی در همین موقع یعنی هنگامیکه معزالدین در لاهور بوده است صورت گرفته باشد.

۱۱- جوبنی ج ۲ ص ۵۲ / ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۲ ص ۱۸۱ / بارتولد ج ۲ ص ۷۳۱ / مستوفی، حمدالله ص ۴۰۶
 ۱۲- جوبنی ج ۲ ص ۵۴ / جوزجانی ج ۱ ص ۳۰۷ / ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۲ ص ۱۸۵

در سال ۶۰۰ هجری یا بگفته ابن اثیر رمضان ۶۰۰ معزالدین پس از فراهم کردن وسایل جنگ به غزنه بازگشت و بدون تلف کردن وقت بسوی خوارزم حرکت کرد.^{۱۳} محمد خوارزمشاه باشتاب مرو را ترک و یکسر بسوی خوارزم حرکت کرد.^{۱۴} معزالدین نیز او را دنبال کرد و به سرزمین خوارزم وارد شد و در کنار رود قراسو،^{۱۵} یکی از شعبه‌های جیحون اردو زد.

در این محل جنگی میان دو سپاه در گرفت و بشکست خوارزمیان پایان پذیرفت. معزالدین پس از آن گرگانج را محاصره کرد. بگفته جوینی «... تمامت اهالی یکدل و یک زبان» در مقام دفاع درآمدند.^{۱۶} و امام شهاب‌الدین خیوفی رهبر مذهبی شهر از بالای منبر مردم را به دفاع از جان و مال خود ترغیب میکرد تا دلیرانه با دشمنان پیکار کنند. عوفی نیز که بنا به عقیده بار تولد در آن زمان در گرگانج بسر میبرده و شاهد جریانات بوده است، این موضوع را بنحو دیگری ذکر کرده میگوید که آن تسلیح همگانی یک خدعه نظامی بود که توسط ملکه ترکان خاتون بکار رفته بوده است. وی مردم را به دفاع تشویق کرده پیکری به خراسان فرستاد تا پسرش زودتر بیاریش بشتابد و در ضمن برای ترسانیدن سپاهیان دشمن دستور داده بود تا مردم کلاه خودهای کاغذی بر سر نموده در بالای باروی شهر خودنمایی کنند.^{۱۷} در این موقع محمد خوارزمشاه با عده بسیار کمی سر باز به گرگانج

۱۳- ابن اثیر ج ۱۲ ص ۱۸۶

۱۴- جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۲ / بار تولد ج ۲ ص ۷۳۱

۱۵- جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۲ / جوینی نام این رود را ذکر نکرده و فقط نوشته است: «... برجانب شرقی شط لشکرگاه ساختند.» رک جوینی، جهانگشا ج ۲ ص ۵۵

۱۶- جوینی ج ۲ ص ۵۴ / گرگانج همان محلی است که تازیان جرجانیه نام داده‌اند و بعدها به ارگنج معروف گردید (رک لسترنج ص ۴۷۵)

۱۷- بار تولد ج ۲ ص ۷۳۲

رسید و بتدریج از اطراف دستجات بیشتری بکمک طلبید . بگفته جوینی بزودی شمار سپاهیان که خوارزمشاه گرد آورد به هفتاد هزار نفر رسیده بوده است.^{۱۸} در همین هنگام تاینکو طراز^{۱۹} با سپاه قراختائیان و سلطان عثمان حاکم سمرقند نیز بکمک خوارزمشاه رسیدند . سپاه غور در این حالت محاصره را بی نتیجه دانسته عقب نشینی کرد .^{۲۰}

کتابخانه مدرسه لاهور

بالاخره در ساحل قراسو جنگ سختی میان خوارزمشاه و معزالدین در گرفت که طی آن بسیاری از سربازان دو طرف کشته شدند . معزالدین پس از آنکه شکست خود را حتمی دید به عقب نشینی خود ادامه داد و پس از گذشتن از رود جیحون بسوی بلخ روی آورد . خوارزمشاه به تعقیب دشمن شکست خورده روان گردید و او را مجبور کرد تا در هزارسپ بکنگ بی نتیجه دیگری اقدام کند . چنانکه انتظار میرفت در آنجا باز هم معزالدین شکست خورد و به قلعه اند خود (اندخوی امروزی) پناه برد .

محمد خوارزمشاه محاصره قلعه اندخود و ادامه جنگ بادشمن شکست خورده را دیگر صلاح ندانسته به خوارزم بازگشت ولی قراختائیان دست بردار نبودند و قلعه اند خود را همچنان در محاصره نگه داشتند . بگفته ابن اثیر در جنگی که در اطراف قلعه میان معزالدین و قراختائیان در گرفت،^{۲۱} باز هم شکست متوجه معزالدین گردید و

۱۸- جوینی ص ۵۵

۱۹- برای اطلاع بیشتر درباره این شخص ر ک جوزجانی ج ۱ ص ۳۰۸

۲۰- جوینی ج ۲ ص ۵۵ / جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۲ / خواند میر ج ۲ ص ۶۴۳

۲۱- ابن اثیر ج ۱۲ ص ۷-۱۸۶ / جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۳-۴۰۲ / جوینی ج ۲ ص ۵۷-۵۶ / خواند میر ج ۲ ص ۶۰۷ / مستوفی، حمدالله ص ۴۰۶ چنین مینویسد: «خوارزمشاه مظفر بخوارزم رفت فردوس مطربه سمرقندیه احوال آن جنگ درین رباعی آورده است :

شاهها ز تو غوری بلباسات بجست
از اسب پیاده گشت و رخ پنهان کرد
ماننده جوژه از کف خات بجست
فیلان بتو شاه داد و از مات بجست

ناچار شد مجدداً در قلعه متحصن گردد (آغاز صفر ۶۰۱ هجری قمری برابر با ۱۷۶۳ شاهنشاهی). سپاهیان حریص و طماع قراختائی بشدت حمله خود ادامه دادند و نزدیک بود که به پیروزی کامل برسند اما در این موقع خان سمرقند ملک عثمان که میل نداشت غوریان بدست سر بازان قراختائی نیست و نابود شوند، واسطه صلح شد و با گرفتن مقدار زیادی نقدینه از معزالدین به جنگ و کشتار پایان داد.^{۲۲}

معزالدین با از دست دادن قسمت عمده سپاه خود، که نتیجه‌ی لشکرکشی غیرعاقلانه وی بود، به غزنه بازگشت.^{۲۳} نتیجه این جنگ آن شد که خوارزمشاه همه‌ی شهرهای خراسان بجز هرات را تحت نفوذ خود درآورد. معزالدین تاچندی بعد پس از برقراری صلح با خوارزمشاه، همچنان در فکر انتقام کشیدن از قراختائیان بود. جالب آنست که خلیفه الناصر با فرستادن پیامها و نامه‌هایی پیوسته معزالدین را تحریک میکرد تا برای نابودی خوارزمشاه با قراختائیان متفق گردد.^{۲۴}

معزالدین هم از نظر دیپلماسی، برای جلوگیری از دشمنی

۲۲- همان منابع و Mojumdar, p. 124

۲۳- جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۳ / خواند میرج ج ۲ ص ۶۰۷ / مستوفی

حمدالله ص ۴۰۷

۲۴- بن ساعی، تاج‌الدین ابوطالب: الجامع المختصر فی عنوان التاریخ، بغداد ۱۹۳۴ قسمت ۹ ص ۱۴۳ / یکی از این نامه‌ها را محمد خوارزمشاه مدتی بعد به هنگام اشغال غزنه بدست آورده بود (رک Mojumdar, p. 124). خلیفه الناصر برای ابقاء نفوذ خویش نه تنها غوریان را برضد خوارزمشاه تحریک میکرد بلکه درصدد برآمده بود که قراختائیان را هم بر او بشورانند. خوارزمشاه با بدست آوردن نامه‌ای که ذکر آن رفت از سوء نیت خلیفه بیش از پیش آگاه و برای مقابله با وی مشغول اخذ تصمیمات مناسب گردید. رک

Siddiqi, Dr. Amir Hasan: Caliphate and Sultanate in Medieval Persia, Karachi 1969, p. 204-5 / Aziz, G.R.: Journal of the Pak. Hist. Soc. vol III

و مخالفت خلیفه، با وی رابطه دوستی برقرار کرد و دستور داد تا در خطبه‌ها نام او را ذکر و روی سکه هم اسم او را نقر کنند.

در اینحال معزالدین ناچار بود که بسبب اغتشاشاتی که در هند، بسبب انتشار شایعه مرگش بوجود آمده بود، به آن سرزمین توجه کند و عملیات برضد قراخانیان را به وقتی دیگر موکول نماید.

شکست معزالدین در اند خود چنان فلاکت بار بود که امید و اعتماد سران سپاه وی از او سلب شده بود بطوریکه یکی از آنان بنام ایبک بال از صحنه نبرد گریخته به مولتان رفت. در آنجا امیر حسن حاکم دست نشانده معزالدین را بقتل رسانید و پس از انتشار دادن خبر مرگ معزالدین حکومت را بدست گرفت و خود را سلطان نامید.^{۲۵}

به همین سبب هم معزالدین توقف بیشتر در غزنه را جایز ندانسته در جمادی الثانی سال ۶۰۱ هجری قمری (۱۷۶۳ شاهنشاهی) بطرف پیشاور رفت و از آنجا لشکری برای سرکوب کردن حاکم غاصب به مولتان فرستاد و او و همراهانش از جمله عمر بن یزان را بقتل رسانید.

بگفته جوینی رفتن معزالدین به هند بدان سبب بوده است که «مرمت احوال خدم و حشم کند»^{۲۶} و مسلماً این عقیده بسیار درست و منطقی می باشد چون اغتشاشات داخلی در شمال هند و عدم اتحاد و اتفاق میان قبایل و دسته‌های مختلف آنها راناتوان کرده بود بطوریکه هر کسی می توانست بان نیروی نظامی مختصری به آنها حمله و دار و ندارشان را غارت کند.

۲۵- ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۲ ص ۱۸۷

۲۶ جوینی ج ۲ ص ۵۸ / ابن اثیر ج ۱۲ ص ۱۸۸-۱۸۷ / خواندمیر ص

۶۰۷ / جوزجانی ج ۱ ص ۳۹۷ و ۴۱۷ / Mojumdar, p. 124 ff.

پیروزی های غوریان درهند

پس از آنکه غزنه در سال ۵۶۹ هجری قمری (۱۷۳۲ شاهنشاهی) بدست غیاث‌الدین مسخر گردید معزالدین از جانب وی بحکومت آن حدود معین شد. وی از غزنه چندین بار به مرز هندوستان لشکرکشی کرد و فتوحاتی نمود. مدتها پیش از وی سلطان محمود غزنوی هم از همین شهر یعنی غزنه و از شمال غربی هند بسوی جلگه‌های حاصلخیز و ثروتمند شمالی آن کشور حمله برده و در همه جا به چپاول و ویرانی پرداخته بود. در یورشهای محمود بسیاری از آثار هنری و باستانی هند با خاک یکسان شد و از بین رفت.^{۲۷} ولی باوجود تمام این ترکتازی‌ها و جنگهای خانمانسوز محمود نتوانست از متصرفات فراوان خودنگهداری کند، بطوریکه بلافاصله پس از مرگ وی و در زمان حکومت جانشینانش تنها ناحیه سند و قسمتی از پنجاب در قلمرو حکومت غزنوی باقی ماند و سایر نواحی شمال هند بزودی استقلال خود را باز یافتند.

در حدود اوایل قرن دوازده میلادی کشور هند در حالت خمودگی و افسردگی بسر میبرد و مردم آن گرفتار عقاید خرافی و روشهای کهنه و پوسیده خود بودند و بسبب غرور و نخوتی که داشتند و ملت و فرهنگ خود را مهمترین ملل و فرهنگهای دنیا میدانستند هیچ کوششی برای بهتر زندگی کردن و پیشرفت خود بعمل نمی‌آوردند. حکام و مپهراجاه‌های محلی غرق در تجمل و زندگی

۲۷- برای کسب اطلاع بیشتر درباره بناها و آثار باستانی هند که بدست محمود غزنوی خراب شده‌اند رجوع شود به البیرونی، مالک‌الهند ص ۱۳ و نهر و جواهر لعل: نگاهی بتاریخ جهان ج ۱ ص ۴۵۱ بعد و همچنین هندوشاه ص ۳۲ بعد و

Rau, Heimo: Die Kunst Indiens, Stuttgart 1958, S. 33-40/Davar, F. C. Iran and India through the ages, p. 143ff.

مرفه و آسوده خود بوده و ابداً ب فکر مردم فقیر و زیر دست خود نبودند. مردم طبقات پائین و ستمدیده هند هم به آن زندگی ابتدائی خوگرفته بودند و روزگدرانی میکردند و بهمین سبب هم هنگامیکه دشمن خارجی به سرزمینهای آنها حمله می آورد تا زمانی که به اصطلاح کاره به استخوانشان نمیرسید، چنانکه باید و شاید، از خاک خود دفاع نمیکردند. بسیار جالب توجه است، محمود غزنوی که بزرگترین دشمن مردم هند و معروفترین غارتگر و ویران کننده آن سرزمین بوده و بنام قهرمان اسلام در جنگ با هندوهای بت پرست مشهور گشته است يك سپاه هندی نیز داشت که تحت فرماندهی يك سردار هند و بنام تیلک Tilak اداره میشد. سلطان محمود غازی همین سپاه را با خود به غزنه برد و از آنها برای کشتن و نابود کردن مسلمانانی که بسبب ظلم و ستم وی قیام کرده بودند استفاده کرد.^{۲۸}

مردم هند بسبب ناتوانی وضعی که در اثر اختلافات مذهبی گرفتارش شده بودند نمیتوانستند از عهده دشمنان خارجی برآیند و با اولین حمله محمود کسانی که توانایی مالی داشتند از ترس به جنوب هند مهاجرت کردند.

یورشهای خانمانسوز محمود غزنوی که پگفته بعضی بنام جهاد معروف شده است، برعکس آنچه اغلب تاریخنویسان نوشته اند بسیار بضرر پیشرفت دین اسلام بوده و متأسفانه کشتارهای وحشیانه و ترکتازیهای این سلطان، دین مبین اسلام را در هند با مفهوم وحشیگری و بیرحمی توأم کرده بوده است بهمین سبب مردم هند بویژه هنرمندان و روشنفکران که چانشان را در خطر دیده بودند و زندگی در آن محیط خفقان آور را نمیتوانستند تحمل کنند شمال

۲۸- ر.ک. نهرو: نگاهی بتاریخ جهان ج ۱ ص ۴۵۵-۴۵۳ و

Vincent, A. Smith: The Oxford History of India, p. 235/Haige, Wolsey:
The Cambridge History of India, vol. III, p. 27, 30

هند را ترك گفته به جنوب مهاجرت کردند و همین امر سبب شد که از آن بیعد هنر و فرهنگ آریایی در جنوب هند رواج بیشتری پیدا کند.^{۲۹}

ابوریحان بیرونی (تولد ۳۶۰ مرگ ۴۴۰ هجری قمری برابر با ۱۵۲۹ و ۱۶۰۷ شاهنشاهی) که مدت‌ها در هند بسر می‌برده و با توده مردم هند از نزدیک آشنا شده است در این باره مینویسد: «... یمین الدوله محمود سی‌و اندسال با آنان پیکار کرد و بلاد هند را ویران ساخت و بقایائی که از هنود باقی ماندند در کمال خصومت و عناد با ما مسلمانان هستند. این فتوح و جنگ‌ها سبب شد که علوم از این حدود محوشده و به کشمیر و بنارس و جاهای دور دست رخت بست.»^{۳۰} وی در جای دیگر مینویسد «حتی اینکه کودکان خویش را (هندی‌ها) از ما (مسلمانان) می‌ترسانند و ما را شیطان معرفی میکنند...»^{۳۱}

همانطور که اشاره شد معزالدین پس از سر و صورت دادن به اوضاع غزنه در صد درآمد که بار دیگر بسرزمین هند دست اندازی کند. نخستین حمله معزالدین به این سرزمین در سال ۱۱۷۵ میلادی یا ۵۷۱ هجری قمری (۱۷۳۴ شاهنشاهی) و از راه دره گمل Gomal pass در غرب دره اسماعیل خان صورت گرفت و در این حمله نواحی مولتان

۲۹- برای کسب اطلاع بیشتر درباره توسعه هنر بویژه هنر معماری هند در این زمان رجوع شود به Ran, S. 33-43/Haige, III, p. 1 iff./

۳۰- البیرونی: مالمهند ص ۱۳ / Davar, p. 143/Rau, S. 33-43

۳۱- البیرونی ص ۱۱ / حکمت: سرزمین هند چاپ تهران ۱۳۲۷ ص ۲۹/

Millenry of Abu Raihan Muhammad ibn Ahmad Al-Biruni, presented on the Occation of Al-Biruni International Congress. Nov. 26, 1973, Pakistan

واوچه Uch رایه آسانی فتح کرد.^{۲۲} وی در اثر این پیروزی‌ها جسارت و شہامت بیشتری یافت و بدون آنکه از تجربیات تلخ محمود غزنوی عبرت گرفته باشد^{۲۳} در صدد حمله به گجرات برآمد. قبل از آمدن معزالدین به هند یعنی در سده یازدهم میلادی چند بار سرداران ترك نژادی به نواحی گجرات حمله کرده بودند ولی پیوسته توسط فرمانروایان و شاهان محلی از جمله مولا راجای دوم Mularaja II شاه گجرات سرکوبی شده و با دادن تلفات زیاد عقب نشینی کرده بودند.

معزالدین در سال ۱۱۷۸ میلادی (۵۷۴ هجری قمری و ۱۷۳۷ شاهنشاهی) از بیابان بزرگ میان راه گذشت و با سپاهیان کوفته و نزدیک بمرگ به دامنه کوهستان ابو Mt. Abu رسید.^{۲۴}

در آنجا بمجرد ورود مورد حمله بهیم دیوانه‌ل واره دوم Bhimdev II of Anhilaware و سپاهیان گجرات قرار گرفت و پس از تحمل شکستی سخت و دادن تلفات فراوان ناچار شد همان راه بی آب و علف را در پیش گرفته با عده‌ی بسیار کمی از سپاهیان عقب نشینی کند.^{۲۵} این تجربه تلخ بوی نشان داد که برای نفوذ در

۲۲- بگفته ولزلی‌هایگ معزالدین به هنگام محاصره او چه دست به یک حمله زده بوده است، یعنی با زن را جای اوچه، که باشوهرش در حال نزاع و کشمکش بود، تماس گرفته و به او قول داده بود که در صورتیکه شهر را تسلیم کند او را بعقد خود درآورد و ملکه آن سرزمین کند. زن مزبور اغفال و باعث قتل شوهرش گردید. ولی پس از فتح شهر معزالدین آن زن را همراه دخترش به بهانه آنکه درغزانه به دین اسلام هشراف گردند، به آنشهر فرستاد. بنا بر نوشته هندو شاه، ملا محمد قاسم در تاریخ فرشته (گلشن ابراهیمی) چاپ سنگی کانپور ۱۸۸۳ ص ۵۶ معزالدین با دختر آن زن ازدواج کرده بوده است.

Haige, Wolseley, vol. III, pp. 38-9/Encyclopaedia Britanica, vol. 10, Chicago 1768 (1959), p. 322

۲۳- برای اطلاع بیشتر در این باره ر.ک

Mojumdar, p. 67ff./Vincent A, Smith, p. 234

34- Mojumdar, 118/Auboyer, Jeannine: Afghanistan und seine Kunst, Prague 1968, S. 30/Vincent, Smith, P. 234/Haige, Wolsley, vol. III, p. 39

35- Vincent... part II, p. 234/mojumdar, p. 117-8/Haige vol. III, p. 39

هندوستان بایستی راه پنجاب را، که در آن زمان در دست بازماندگان دودمان غزنوی بود، انتخاب کند. اتفاقاً بزودی این موقعیت بخودی خود برای او بوجود آمد. چهاکراد و Chakradeo حکمران جمو Jemmu برای دفاع در برابر حملات قوم شورشگر کمهوکمهر Khokhar که با پشتیبانی و تحریک خسرو ملک غزنوی صورت میگرفت، در صدد برآمده بود که از معزالدین کمک بگیرد.^{۳۲} معزالدین هم که در انتظار یک چنین موقعیتی بود دعوت حکمران جمو را بامیل پذیرفت و بسوی رقیب حمله آورد و پس از زدو خوردی توانست او را شکست داده پیشاور را تصاحب کند (سال ۱۱۷۸ میلادی = ۵۷۴ هجری قمری و ۱۷۳۷ شاهنشاهی).

دست اندازی معزالدین به سرزمین هند یار دیگر در سال ۱۱۸۱ میلادی (۵۷۷ ه ق و ۱۷۴۰ شاهنشاهی) رخ داد. در این حمله وی بدون برخورد با مقاومتی به دروازه لاهور رسید. خسرو ملک غزنوی شاه لاهور که خود را حریف معزالدین نمیدانست از در صلح درآمد و پس از امضاء قرارداد صلح معزالدین یکی از پسران وی را که بگفته هندوشاه^{۳۷} ملکشاه نام داشت، بعنوان گروگان گرفت و همراه خود بردیا بگفته جوزجانی و بیهقی «... بدر لوهور آمد (معزالدین) و پیل و پسر از خسرو ملک بستند و باز گشت».^{۳۸}

در همین سال حاکم سند سفلی نیز، که از حمله معزالدین بیمناک شده بود، فرمانبرداری خود را نسبت بوی اعلام کرد.^{۳۹} معزالدین

۳۶- مفتی علی الدین خلف مفتی خیرالدین لاهوری: عبرت نامه چاپ لاهور ۱۹۶۱ ج ۱ ص ۱۳۰ Mojumdar, p. 117-8/Fischer Weltgeschichte, S. 191

۳۷- هندوشاه ص ۵۴

۳۸- جوزجانی ج ۱ ص ۴۴-۲۴۳ / مفتی علی الدین ص ۱۳۰ / بیهقی ج ۱ ص ۲۳۰ / Mojumdar, p. 97

39— Mojumdar, p. 118/Haige Wolseley, vol. III, p. 39

پس از این پیروزی مجدداً به غزنه بازگشت .
 پس از گذشت سه سال یعنی در سال ۱۱۸۴ میلادی (= ۵۸۰ ه. ق و ۱۷۴۳ شاهنشاهی) معزالدین باردیگر بسوی لاهور لشکر کشید. علت این لشکرکشی احتمالاً سرپیچی خسرو ملک از دادن باج و خراج بوده است. معزالدین در این حمله به لاهور موفقیتی بدست نیاورد و فقط اطراف شهر را مورد تاخت و تاز قرار داد و سپس در راه بازگشت به غزنه قلعه سیالکوت را نیز بتصرف آورد. آنگاه فرماندهی آن دژ را بعهده یکی از سرداران معروف خود، حسین خرملیل، گذارده به غزنه بازگشت .

خسرو ملک از غیبت معزالدین سود برده بلافاصله به قلعه مزبور حمله کرد ولی نتوانست آنجا را از دست حسین خرملیل خارج سازد. معزالدین دو سال بعد (۱۱۸۶ میلادی = ۵۸۲ ه. ق و ۱۷۴۵ شاهنشاهی) مجدداً بسوی هند رهسپار گردید. خسرو ملک که خطر را نزدیک دید تقاضای صلح کرد ولی هنگامیکه برای دیدار معزالدین و بستن قرارداد صلح جدید، قلعه را ترک کرد، بدستور وی توقیف گردید. سپاهیان غوری بلافاصله وارد لاهور شدند و با این وصف به دوران حکومت دودمان غزنوی در هندوستان پایان داده شد.^{۴۰}
 معزالدین بزودی خسرو ملک و پسرش بهرام را به نزد برادر خود

۴۰- جوزجانی ج ۱ ص ۲۴۴/مفتی علی‌الدین ج ۱ ص ۱۳۰/ بیهقی ج ۱ ص ۲۳۰/ هندوشاه ص ۵۶ و ۵۲/ شیروانی، زین‌العابدین: ریاض‌السیاحه نسخه خطی نگارنده برگ ۱۴۹ الف/ بگری، سید محمد معصوم: تاریخ سند (تاریخ معصومی) بمبئی ۱۹۲۸ ص ۳۳/ خواند میر ج ۲ ص ۴۰۰/ خوافی ج ۲ ص ۲۶۵ و همچنین Mojumdar, p. 97

Spuler, Bartold: The Muslim World, part II, Leiden 1969, transl. by F.R.C. Bagley, p. 62/Frayser-Tytler. W.K.: Afghanistan a study of political development in. central Asia, London 1950, p. 27/Bary, Wm. Theodor de: Sources of Indian Tradition, New York 1958, p. 366/Tille, S. 418/Boyle, p. 161

غیاث الدین به فیروز کوه فرستاد. وی نیز دستور داد تا آن پدر و پسر را جداگانه در قلعه بلروان غرستان و قلعه سیفرود زندانی کنند. مدتی بعد یعنی در سال ۱۱۹۲ میلادی (= ۵۸۸ هـ و ۱۷۵۱ شاهنشاهی) هنگامیکه غیاث الدین و معزالدین در خراسان گرفتار زدو خورد با سلطان‌نشاہ بودند، برای جلوگیری از هرگونه خطر احتمالی، خسرو ملک و بهرام را بقتل رسانیدند.^{۴۱}

معزالدین در همان سال مجدداً بسوی هند رهسپار گردید ولی این بار با مقاومت سخت شاهان محلی شمال هند روپرو گردید. از جمله این شاهان محلی پرتھوی راج سوم Prithvi Raj III و چوهان Chauhan یا چاهمونا Cahamana بودند. پرتھوی راج مدتها با سپاه معزالدین جنگیده مانع پیشرفت وی گردید ولی پس از مدتی زدو خورد، روزی در جنگی که در ناحیه تراین Train رخ داد تیری بوی اصابت کرد و کشته شد. پس از مرگ او سپاهیان متفرق گردیدند و معزالدین با خیال راحت بسوی دهلی براه افتاد و بدون درد سر آن شهر بزرگ را متصرف گردید. آنگاه حکام دوشهر دهلی و آجمر Ajmer را در مناصب خود باقی گذاشته به دژهای نظامی هانسی Hansi، کوهرام Kuhram سرسوتی Sursut و سرهند Sirhind نیز حمله برده همه‌ی آن قلاع را نیز متصرف گردید و حکومت آن نقاط را بدست سرداران خود سپرد و پس از آنکه قطب الدین ایبک^{۴۲} را در قلعه و شهر اندرپات

۴۱- جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۹ / مفتی علی الدین ج ۱ ص ۱۳۰ / خواندمیر ج ۲ ص ۴۰۰ / ابوالفضل بیہقی تاریخ این واقعه را در سال ۵۸۳ نوشته است (بیہقی ج ۱ ص ۲۳۰، ۳۱۸ و ۹۶۵ / هندوشاہ ص ۵۷ / بکری ص ۳۳ و

Vincent, Smith, part II, p. 234/Haige, Wolseley, vol. III, p. 40-1/Fischer Weltgeschichte, Bd. 17, S. 189

۴۲- برای اطلاع بیشتر درباره قطب الدین ایبک که یکی از غلامان ترک نژاد معزالدین بوده است رجوع شود به جوزجانی ج ۱ ص ۴۱۵

Indarpat^{۴۳} بجاننشینی و نیابت خود منصوب و اداره کل امور نظامی و سیاسی متصرفات هند را نیز بعهده او نهاد و خود به غزنه بازگشت.^{۴۴}

در این زمان وضع و موقعیت قطب الدین ایبک از لحاظ سیاسی و نظامی بسیار مناسب بود و بهمین سبب موفق شد سرزمینهای زیادتری را متصرف گردد. در سال ۵۸۸ هجری (۱۱۹۳ م و ۱۷۵۱ شاهنشاهی)، مسلمانان پس از بازگشتن معزالدین به غزنه، یکی از سرداران هندی موفق شده بود دژ هانسی را از دست یکی از سرداران معزالدین خارج سازد. قطب الدین ایبک با حمله‌ای در صدد بدست آوردن آن دژ برآمد و مجدداً آن قلعه را متصرف شد. نامبرده پس از این پیروزی به پیشرویهایی خود ادامه داد و شهرهای میرت^{۴۵} و باران (بلندشهر امروزی) را نیز بدست آورد. قطب الدین مدتها این دو دژ را بصورت دو مرکز نظامی خود قرار داد ولی بزودی دریافت که مرکز نظامی مهمتر و بهتری مورد نیازش میباشد. بهمین سبب در آغاز سال ۱۱۹۳ میلادی (۵۸۹ هجری قمری و ۱۷۵۲ شاهنشاهی) دهلی را برای این منظور انتخاب کرد.^{۴۶}

در ضمن این لشکرکشی‌ها قطب الدین نیز مانند محمود غزنوی تعداد بسیار زیادی از پرستشگاه‌ها و آثار باستانی هند شمالی را بباد غارت داد و خراب کرد. از جمله در دهلی و نواحی اطراف آن در حدود سی پرستشگاه را با خاک یکسان ساخت و با چهارصد و

۴۳- در ده مایلی دهلی

۴۴- ابن‌اثیر ج ۱۲ ص ۹۳ و ۱۰۵ و همچنین

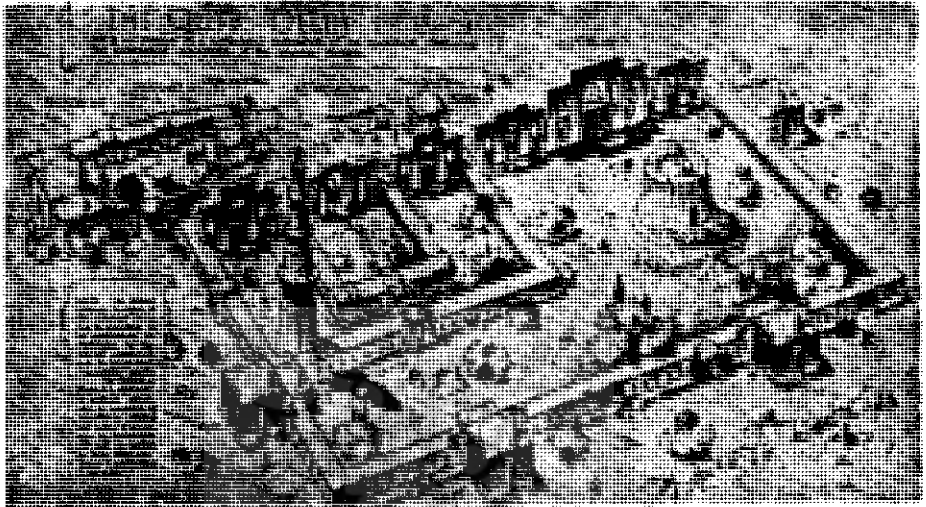
Vincent, Smith, Part II, p. 234-5/Mojumadr, p. 118/Haige, vol. III, p. 40-1 /Rawlinson, H.G.: India, a short cultural history, edited by C. G. Seligman, London 1937, p. 224/Bary, p. 367/Fischer Weltgeschichte, Bd. 17 Indien, Frankfurt a.M. 1967, S. 189.

هندو شاه ص ۹-۵۸

Meerut

۴۵- در ۸۰ کیلومتری دهلی

هشتاد ستونی که از معابد راجپوتانا Rajputana جدا کرده بود دستورداد در دهلی مسجدی بنا کردند که به مسجد قوت الاسلام یا قطب دهلی معروف میباشد^{۴۷} (ش ۱ و ۲ و ۳ و ۴).

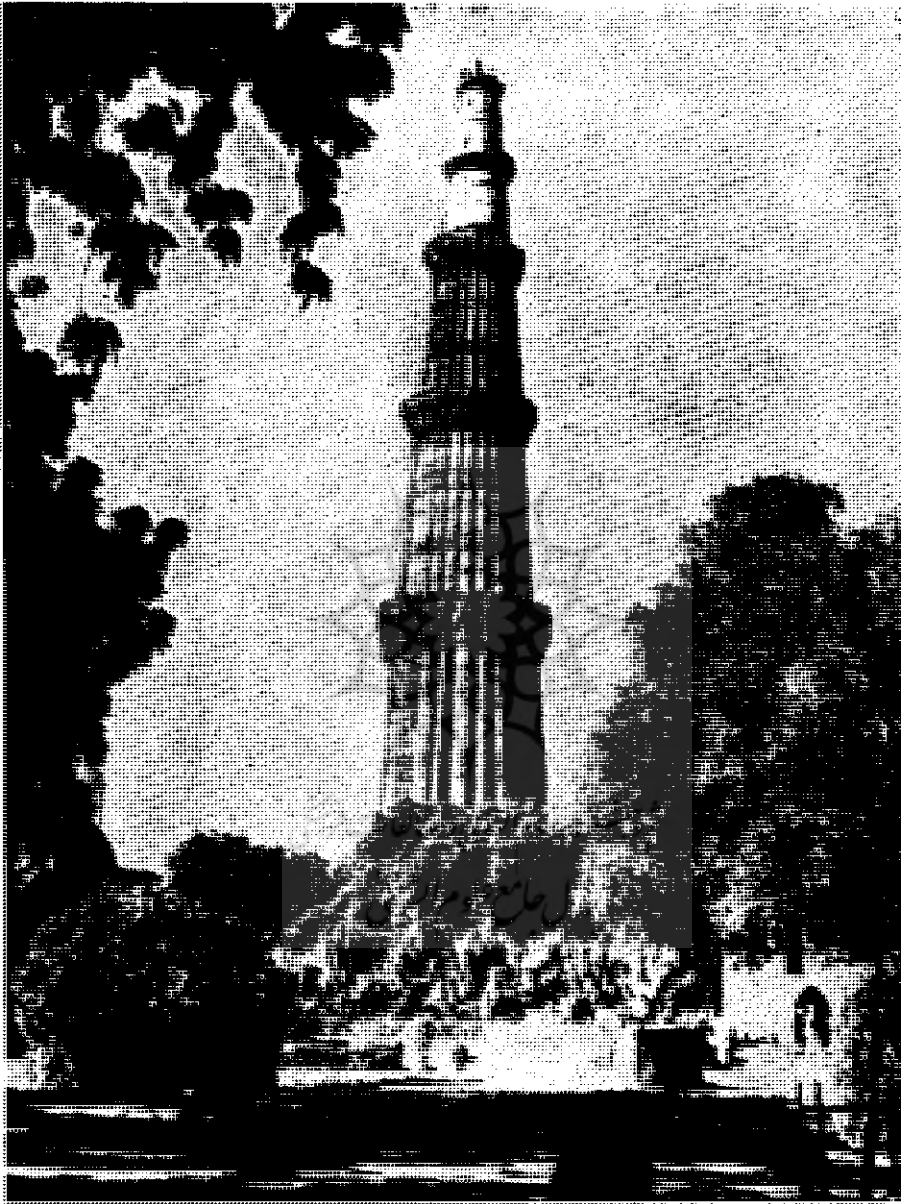


شکل ۱- منظره هوایی مسجد قوت الاسلام دهلی و منار قطب دهلی که در گوشه خارجی جنوب غربی مسجد قطب قرار گرفته است. بخشهای خارجی و بزرگترین مسجد بعد از دست الشمس و علاء الدین خلج به آن مسجد اضافه گردیده است.

- 47— Bhandarkar, D.R.: The Temples of Osia, A.S.I., A.R. 1908/09, Calcutta 1912/Cousen, H.: The Architectural Antiquities of Western India, Indian Society, London 1926/Rau, S. 37/Davar, p. 200/Wheeler, Mortimer: Flammen in Persepolis, Italy 1969, S. 145/Trotter, L.J.: History of India, revised Edition by W.H. Hutton, B.D., London 1917, p. 54

کهو بهامی ص ۱۷۹ بعد وص ۱۲۰
درباره خرابیهای زیادی که بدست قطب الدین ایبک صورت گرفته است چنین مینویسد
« ... و همچنان بتخانه بیجاره که زیاده از سه صد بودند با خاک تیره یکسان ساخت خصوصاً بتخانه وزیه ایشری که از همه نامی و گرامی بود از بیخ برکنند... سلطان از سنگهای آن بتکده مسجد جامع بیجاره معمور ساخت و بتخانه بجیشور سابقاً سلطان شهاب الدین اندک خراب کرده بود سلطان اسکندر بنیاد آن را برکنند و خانقاهی برای خادمان سید قریشی ترصیص نمود و عوام آنرا و جاشرخانقاه میگفتند. راجه گلاب سنگه خانقاه مزبور را ویران کرده بتخانه جدید آباد ساخت». همچنین رك

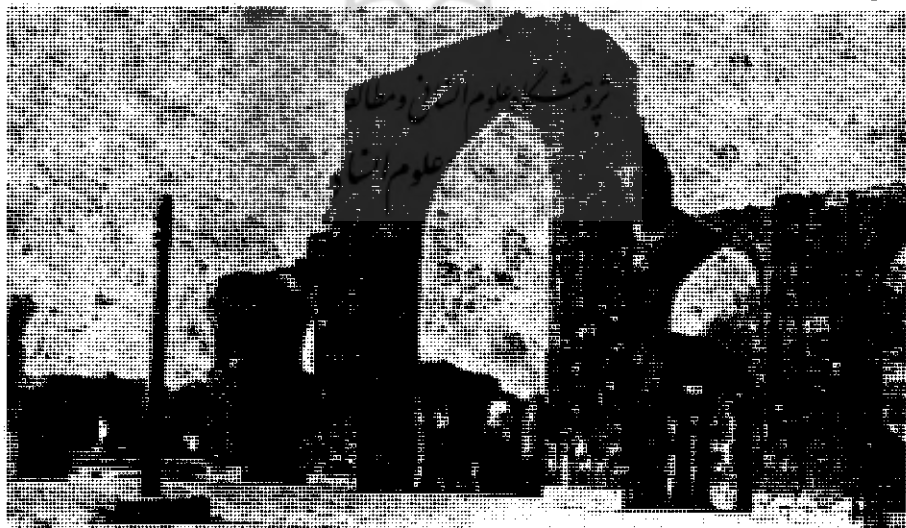
Rau, Heimo: Die Kunst Indiens, Stuttgart 1958, S. 37/Hoag, John: Islamische Arcitektur, Stuttgart 1976, S. 280ff./Scerrato, S. 129ff.



شکل ۴- منار قطب دهلی



شکل ۳- قسمتی از ستونهای پرستشگاه راجپوتاناکه در بنای مسجد قوت الاسلام دهلی بکاربرده شده است



شکل ۴- نمای شمالی صحن و طاقنماهای مسجد قوت الاسلام دهلی

در این گیرودار، چوهان باکمک ویاری هری راجا برادر پریتوی راج Pritviraja^{۴۸} موفق شده بود که دژ معروف رنتهمبور Ranthambhor و همچنین دژ اجمر را مسخر کند قطب الدین باشتاب هرچه تمامتر برای سرکوبی آنها حرکت کرد ولی قبل از رسیدن وی هری راجا و چوهان فرار کرده بودند. درست در همین موقع فرمانروای سابق دهلی از نبودن قطب الدین سودبرده سربشورش برداشت. قطب الدین ناچار از تعقیب آن دو صرف نظر کرد و به دهلی بازگشت.^{۴۹}

اندک زمانی بعد معزالدین برای جنگ با خوارزمشاه، قطب الدین را به غزنه طلب کرد. در مدت شش ماهی که قطب الدین هندوستان را ترک کرده بود، فرمانروایان محلی شمال هند هیچگونه اقدامی برای بدست آوردن نقاط از دست رفته و جلوگیری از نفوذ فاتحان خارجی بعمل نیاوردند و آن موقعیت بسیار مناسب را از دست دادند.

قطب الدین ایبک بزودی طبق فرمان، به هند بازگشت و بلافاصله نواحی دوآب و کل (علیگره) را نیز متصرف شد.^{۵۰}

معزالدین مدتی بعد یعنی در سال ۱۱۹۳ میلادی (۵۸۹ هـ ق ۱۷۵۲ شاهنشاهی) مجدداً بسوی هند حرکت کرد و بمنظور جنگ

۴۸- پریتوی راج برادرزاده و یگها راج چهارم، مهابراجهی ناحیه سانبرو اجمر در راجستان و آخرین فرمانروای خاندان چوهان در هندوستان شمالی میباشد. راجه های راجپوت در زیر پرچم وی با سلطان معزالدین غوری جنگهای زیادی کردند ولی پس از چند پیروزی بالاخره در سال ۱۱۹۲ میلادی (= ۵۸۸ هـ ق) بدست او شکست خورده از میدان خارج شدند. (حکمت : سرزمین هند ص ۷-۴۶)

Tille, S. 418

49— Mojumdar, p. 119

۵۰- جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۱ / هندوشاه ص ۵۹

Vincent, Part II, p. 234-6/Mojumdar, p. 119/Trotter..., P. 53

باگاهد والا Gahadvala به مناطق زیرفرمان وی حمله کرد. یکی از فرمانروایان محلی بنام جای چندر Jayachanra در نزدیکی چنداور Chandawar^{۵۱} راه را براوگرفت و کارشان بجنگ رسید. نیروی نظامی جای چندر بسیار خوب و نزدیک بود که برسپاه غوری پیروز شود ولی ناگهان تیری به جای چندر اصابت کرده باعث مرگ او شد. طبق معمول، باکشته شدن فرمانده سپاه، سربازان هندی هر يك به سویی فرار کردند. سربازان معزالدین در میان آنها افتادند و پس از کشتن عده‌ی بسیار زیادی از آنان، به دهات و شهرهای اطراف نیز یورش برده کلیه پرستشگاه‌ها را غارت کردند.

بطوریکه نقل شده است، در این حمله درنواحی بنارس در حدود هزار پرستشگاه خراب شد و مهاجمان بامصالح و ستونهایی که از آنجا برداشته بودند دستور دادند تا چند مسجد بنا کنند. پس از این پیروزی دو ناحیه چند راواتی Chandravati و بنارس Banaras نیز جزو متصرفات غوریان گردید. معزالدین خزائن و آثار گرانبهای بنارس و اسنی Asni را که متعلق به خاندان گاهد والا بود برداشت و پس از آنکه قطب‌الدین را همچون گذشته، بجان‌نشینی و نیابت خود درهند باقی نهاد، بسوی غزنه براه افتاد^{۵۲} پس از بازگشتن معزالدین، گاهد والا موفق شد چند ناحیه را از دست قطب‌الدین ایبک خارج سازد.^{۵۳} در اثر این پیروزی چند نفر از

۵۱- نام شهر کوچکی است در کنار رود جمنا. ابن‌اثیر نام این رود را «ماجون» نوشته است (ابن‌اثیر، الکامل ج ۱۲ ص ۱۰۵ / جوزجانی جای چندر را «جی چند» و چنداور را «چندوال» نوشته است (جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۱)
۵۲- جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۱ / ابن‌اثیر ج ۱۲ ص ۹۱-۹۲ و

فرمانروایان هندشمالی تحریک شدند. و برای بدست آوردن استقلال از دست رفته خود بدست و پا افتادند. این امر باعث شد که در بیشتر نقاط آتش انقلاب شعله ور گردد. در ضمن این شورشها ناحیه کل (علیگره) بدست دهور راجپوت Dhor Rajput افتاد. اجمر نیز مورد حمله ی هری راجا Hariraja قرار گرفته از دست قطب الدین خارج شد و بالاخره جهت رای Jhat Rai با پشتیبانی هری راجا به سوی دهلی حمله آورد. ایبک با شنیدن این خبر عده ای سرباز برای دفاع از دهلی بدانجا فرستاد و خود با بقیه سپاهش بسوی اجمر حرکت کرد تا راه را بر جهت رای بگیرد. نامبرده جنگ در مقابل قطب الدین را بی نتیجه دانسته به اجمر فرار کرد. قطب الدین بزودی خود را به اجمر رسانید و آنجا را محاصره کرد.

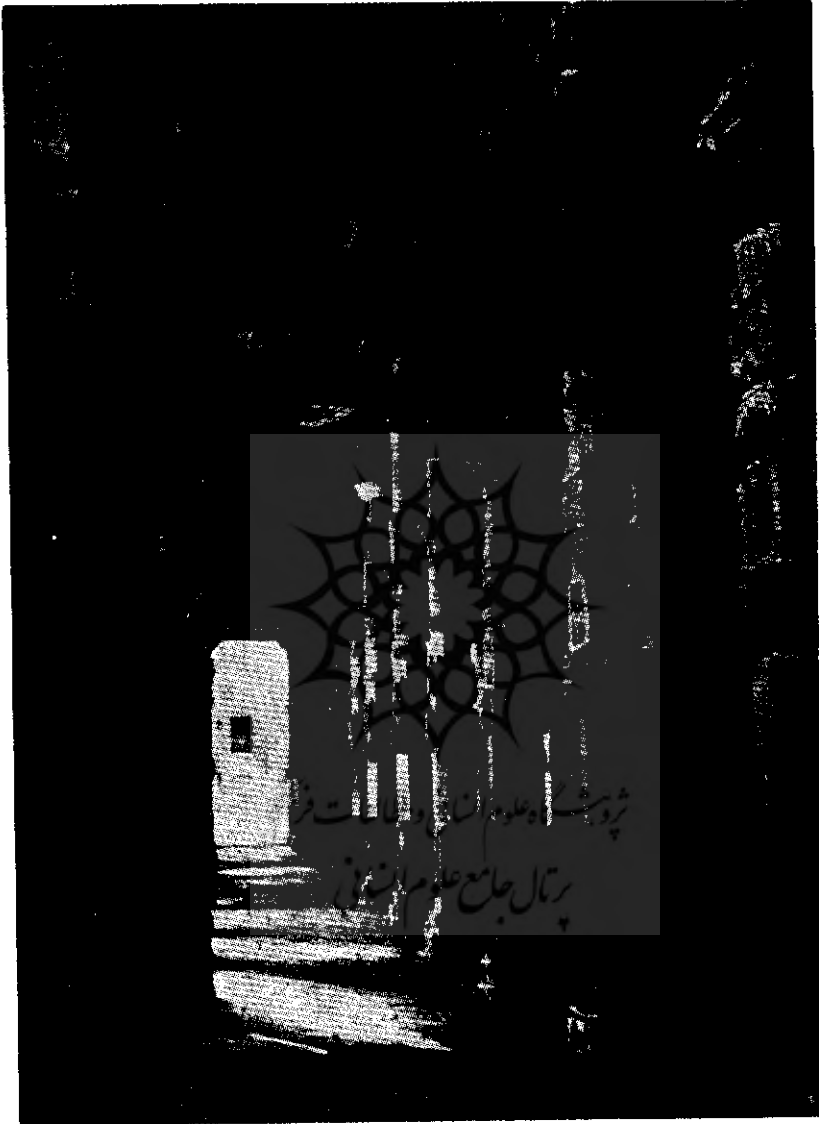
هری راجا که در محاصره دشمن قرار گرفته بود و شکست خود را یقین میدانست، اسارت و سرشکستگی خود را تحمل نکرد و برای نجات حیثیت و شرافت خانوادگی خویش، خود را به آتش کشیده نابود ساخت. قطب الدین بلافاصله شهر اجمر را به تصرف در آورد و پسر پرتھوی راج را نیز از کار برکنار کرد و حکومت آن شهر را بدست یکی از سرداران خود سپرد (۱۱۹۴ میلادی برابر ۵۹۱ ه ق و ۱۷۵۳ شاهنشاهی). در ضمن این زد و خوردها، قطب الدین دستور داده بود تا ۲۷ معبد پیروان مذهب جائینیسم را خراب کرده از مصالح آنها بنای مسجد قوت الاسلام دهلی را پایه گذاری کنند. قطب الدین بهمین ترتیب در سال ۱۱۹۶ میلادی (۱۷۵۵ شاهنشاهی) بنای مسجد دیگری را در اجمر پایه ریزی کرد که بنام ارهاردن کاجهومپرا Ahar-din-ka

Jhompra^{۵۴} معروف گردیده است. بنای این مسجد در سال ۱۲۰۰ میلادی ۱۷۵۹ شاهنشاهی بپایان رسید^{۵۵} مسجد نامبرده در کنار کالج سانسکریت و یسالادیو قرار گرفته است (ش ۵ و ۶).

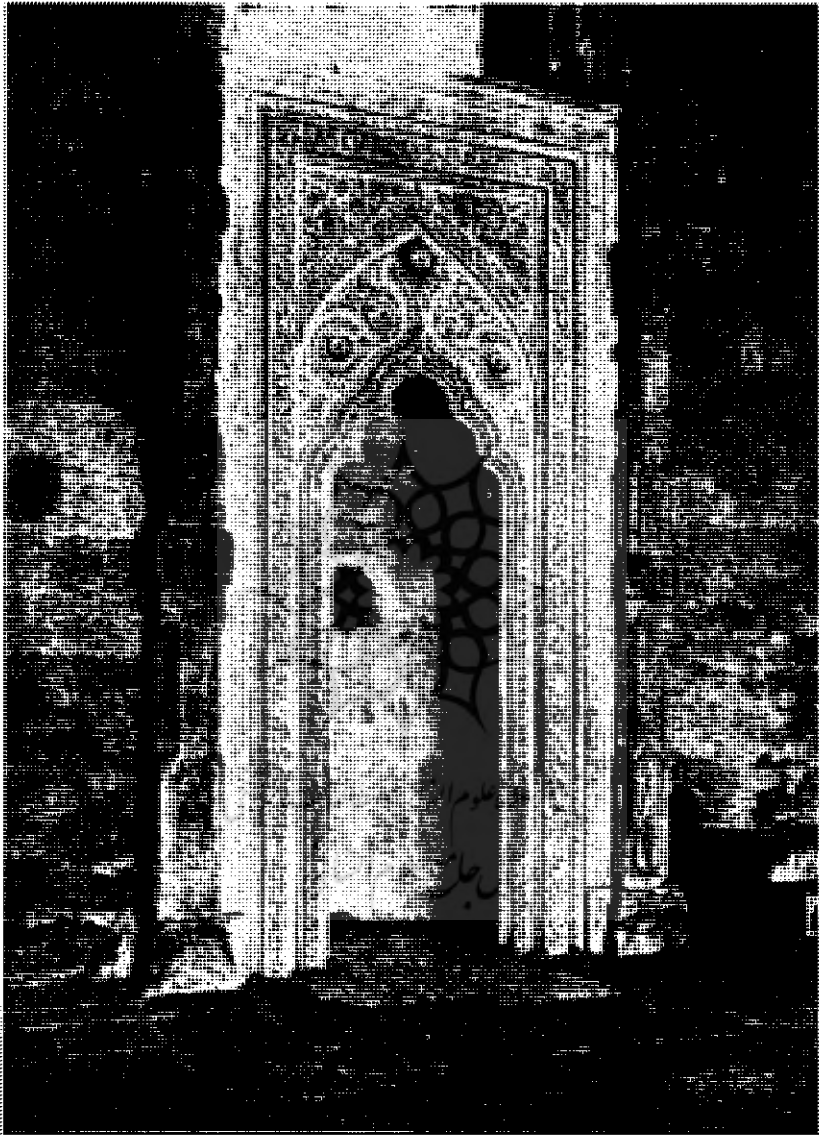
۵۴- اهراردن کاجهوپرا یعنی کلبه دو روز ونیم وچنین مشهور است که این مسجد رادر دوروز ونیم ساخته اند. آئین جائینیسیم، بنا به نظر پیروان آن، توسط شخصی بنام تیرتهانکارا ماهاویرا Tirthankara (= رهبر و راهنما) که بسال ۶۷۷ یا ۶۷۸ پ وفات یافته است، آخرین فرم و شکل نهائی خود را گرفته است. پیش از وی ۲۳ پیامبر و رهبر این آئین را منتشر کرده بوده اند و ماهاویرا بار دیگر به تبلیغ و انتشار آن پرداخته است. شرح حال ۲۲ پیامبر که هزاران سال پیش زندگی میکرده اند، جنبه افسانه ای بخود گرفته است و بیست و سومین پیامبر که پارشوا Parshva نام داشته در دوران تاریخی زندگی میکرده است. تاریخ نویسان تاریخ مرگ او را ۲۵۰ سال جلوتر از ماهاویرا ذکر کرده اند. این پیامبران بانی و سازنده آئین جائینیسیم بوده اند. از ماهاویرا نوشته ای باقی نمانده است و مطالبی را که باو نسبت میدهند در حدود سال ۵۰۰ بعد از میلاد و بزبان پراکریت Prakrit نوشته شده اند. برای بدست آوردن آگاهی بیشتر رگ Glasenapp, Helmut von: Die Philosophie der Inder, Stuttgart 1958, S. 295/Fischerweltgeschichte, S. 49/Bettany, G.T.: The Great Indian Religions, London 1892, pp. 238-264

قطب الدین اصرار عجیبی در برانداختن آثار مذهبی و باستانی هندوها داشت. از جمله بناهایی که بدست وی نابود شده اند، بتخانه های بیجباره بوده است که بنا بنوشته ی پیر غلام حسن کهویهای زیاد از صد عدد بوده اند. از مهمترین این بتخانه ها، بتخانه وزیه ایشری بوده است که پس از خرابی بدستور قطب الدین، از سنگهای آن، مسجد جامع بیجباره را بنا کردند. دیگر بتخانه بجیشور بود که با سنگهای آن خانقاهی برای خادمان و پیروان سید محمد قریشی ساخت که مردم آنرا و جاشرخانقاه نهاده بودند. تعصب قطب الدین در مسلمان کردن هندوها به آنجا رسیده بود که دستور داده بود، هر کس از قبول دین اسلام خودداری کند بقتل برسد. وی تمام کتب و آثار نوشته و نویسندگان آنها را در میان نالابی غرق کرد. از آن گذشته دستور داده بود که مردم از نواختن موسیقی خودداری کنند. بعضی از بتخانه ها که بدستور قطب الدین خراب شدند باندازه ای باشکوه و بزرگ بودند که برای خراب کردن آنها تایکسال وقت لازم بود. (رگ کهویهای، پیر غلام حسن: تاریخ حسن ج ۲ ص ۲۰ بعد چاپ Haog, S. 287, Sringer

55— Mojumadr, p. 120



شکل ۵ - نمای داخلی مسجد ارهاردین کاجپومیرا در اجمر



شکل ۶- محراب مسجد ارهاردین کاجومیرا در اجمر

معزالدین در سال ۱۱۹۵ میلادی (۵۹۲ ه. ق و ۱۷۵۴ شاهنشاهی) باردیگر بمنظور کامل کردن فتوحات خود در شمال هند، وبدست آوردن مراکز مهم ومعروف آن حدود یعنی مناطق بیانه Bayana و گوالیور Gwalior دست به لشگرکشی زد.

کنورپال Kunwarpala فرمانروای شهر بیانه، جنگ و دفاع را بی نتیجه دانسته و پیش از رسیدن معزالدین شهر را ترك کرده و باسپاه خود به یکی از دژهای نزدیک بنام تهان گره Thangarh یا Tahangarh پناه برد و دستور داد تا اطراف آن دژ را خندق بکنند ولی تمام این تدبیرها ثمری نداد چون با هجوم سپاه معزالدین کنورپال مجبور شد بدشمن تسلیم شود.

معزالدین پس از این پیروزی موفق شد چند شهر و دژهای نظامی مهم دیگری را بدست آورد. از جمله دژهایی بودند که در میان راجپوتانا و دوآب قرار داشتند. معزالدین پس از تسخیر این دژها، فرماندهی آن مناطق را به بهاءالدین طغرل، یکی دیگر از غلامان و سرکردگان سپاه خود سپرد. بهاءالدین طغرل پس از بدست گرفتن کار و تسلط بر امور دستورداد تا قلعه ای بزرگ در آن محل ساختند و آنجا را مرکز ستاد خود قرار داد. این قلعه بزرگ بنام سلطان کوت Sultankot موسوم گردید. مقصود بهاءالدین از بنای این دژ بزرگ آن بود که بتواند از آنجا جریانات سیاسی ایالات شرقی و غربی را زیر نظر خود داشته باشد.

معزالدین پس از آنکه خیالش از این سوی آسوده گشت به دژ بسیار معروف و بزرگ گوالیور Gwalior^{۵۶} حمله کرد و آنجا را در محاصره

۵۶- جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۱ و ۴۲۱ / ابن اثیر ج ۱۲ ص ۱۲۱- این دومورخ نام این شهر را کالیور و گوالیر نوشته اند

گرفت. فتح این دژ بزرگ کار آسانی نبود و بهمین سبب مدت محاصره بطول انجامید.

در این موقع پریهار Parihar فرمانروای سلاکشانا Sallakshana بافرستادن نمایندگان، از معزالدین تقاضای صلح کرد. وی نیز از این موقعیت بسیار مناسب استقبال کرد و با کمال خشنودی پیشنهاد صلح را پذیرفت و دستور داد تا محاصره دژ گوالیور پایان یابد. آنگاه بهاءالدین طغرل را مامور ادامه مذاکرات با پریهار و آرامش دادن به آن سامان کرد و خود آنجا را ترک گفت. سردار مزبور تقریباً مدت یک سال در آن ناحیه ماند و با حملات پی در پی به اطراف و ایجاد ناراحتی توانست بالاخره فرمانروای مطلق آن منطقه نیز گردد. بدین ترتیب ناحیه مزبور هم جزو منطقه حکمرانی دهلی گردید.^{۵۷}

قطب‌الدین ایبک با قبول نیابت معزالدین در هندوستان، گرفتار کشمکشهای فراوانی شده و آرامش خود را از دست داده بود. در پایان سال ۱۱۹۵ میلادی (۵۹۲ ه. ق و ۱۷۵۶ شاهنشاهی) و آغاز سال بعد یکی از قبایل ساکن در ناحیه اجمر بنام مهر Mher با طایفه چالوکیه Chaulukya متحد شد تا بفرمانروایی امرای ترک نژاد یعنی قطب‌الدین ایبک و بهاءالدین طغرل پایان دهد و آنها را ابتدا از راجپوتانا Rajputana بیرون کند. بر اثر این اقدامات شورش بزرگی در آن ناحیه برپا خاست و بهمین سبب قطب‌الدین ناچار شد بسوی اجمر لشکر کشی کند. در نزدیکی آن محل میان سپاه قطب‌الدین و نیروی نظامی مهر جنگی سخت در گرفت که در طی آن قطب‌الدین شکست خورده در محاصره دشمن قرار گرفت. در این موقع

۵۷- ابن اثیر ج ۱۲ ص ۱۲۱/جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۱/ Mojumdar, p. 120
Fischer Weltgeschichte, S. 191

بهرانی ناگهان خبر رسید که لشکر غزنه به نزدیکی اجمر رسیده است. باشیوع این خبر سپاهیان غالب محاصره را پایان داده بازگشتند.

قطب‌الدین مدتی بعد برای جبران آن شکست سپاه بزرگی آماده کرد و به انهیل‌واره Anhilwara (پایتخت گجرات) حمله کرد. فرمانروای گجرات بنام بهیم‌دوم Bhima II که میدانست قطب‌الدین بزودی بسوی گجرات روانه خواهد شد، قبل از حرکت وی شهر را ترک گفت و در یکی از دژهای دور افتاده مقرر گرفت. رای‌کرن Rai Karan یکی از فرمانروایان آن حدود با همکاری ده‌هزار اورش‌پرمار Dharavarsha Pramara سپاهی فراهم کرده در دامنه کوه ابوبه‌کمین قطب‌الدین نشستند. سردار مزبور بمجرد ورود در آن ناحیه هنگامیکه از نقشه دشمن باخبر گردید دستور بازگشت منظم سربازان را صادر کرد. فرمانروای راجپوتانان بگمان آنکه قطب‌الدین یارای برابری را ندارد و عقب‌نشینی میکند، سنگر مطمئن خود را ترک کرد و به دشمن حمله آورد. قطب‌الدین که در انتظار این موقعیت بود فوراً دستور حمله صادر کرد و شکست سختی بسپاه حریف وارد آورد. در این جنگ در حدود پنجاه هزار نفر از سربازان هندی کشته شدند و بیست هزار نفر به اسارت درآمدند. آنگاه سربازان قطب‌الدین به نقاط آبادان نواحی حمله آوردند و در ضمن کشت و کشتارهای بیرحمانه دست به غارت و چپاول مردم زده خرابکاری‌های زیادی بیار آوردند. از جمله در شهر انهیل پاتکا Anahilla Pataka پس از چپاول مردم، بسیاری از معابد شهر را نیز ویران کردند. بگفته هندوشاه^{۵۸}

قطب‌الدین یکی از سرداران زبردست خود را بفرماندهی گجرات منصوب کرد و خود به‌دهلی بازگشت.^{۵۹}

چندی بعد بهیم دوم از پناهگاه خود خارج شد و گجرات را بتصرف خویش درآورد. از آن بی‌بعد شهر گجرات بسبب موقعیت خاص خود و دورافتادگی از مراکز تحت فرمان سرداران ترک، از تهاجم آنها در امان ماند. قطب‌الدین موقع‌شناس از آن زمان بیشتر توجه خود را صرف دست‌اندازی به نقاط دیگر کرد و شهرهای آنسوی رود گنگ از جمله کتهر Katehr و بدایون Badaun را بتصرف خود درآورد.^{۶۰} ولی رویهمرفته در نگهداری آن نواحی موفقیتی بدست نیاورد و نتوانست آنچنان‌که میخواست حکومت مطلق خود را تحمیل مردم آن ناحیه کند.

در آن زمان وضع ایالات شمالی هند طوری بود که دست‌اندازی به آن نقاط کاری بس آسان بود.

از این رو قطب‌الدین ایبک هم از موقعیت استفاده کرده متوجه شهرهای بزرگ گردید.

در این حملات قطب‌الدین نظر خود را متوجه نواحی جنوب شرقی مناطق تحت تسلط خود کرد. این نواحی منزلگاه قبائل چندله

Chandella فرمانروای مطلق سرزمین ججاکابمکتی Jejakabhukti (استان Bundelkhand کنونی) بود که به شجاعت و بی‌باکی معروف

بودند. قبایل نامبرده تحت فرمان رهبر خود بنام پارامردی Paramardi یا پارامل Paramal (۱۲۰۳-۱۱۶۳ میلادی)، زندگی میکردند.

این سرزمین خشک از شمال به شهرهای Kalpi و Asni و از

59—Mojumdar, p. 121

60— Mojumdar, p. 121

شرق به آنسوی رودخانه جمونا Yamuna محدود میگردید و دارای دژهای بسیار محکمی مانند کالنجر Kalinjar و مهوبه Mahoba بود. اتفاقاً یکی از دشمنان سرسخت و خطرناک قطبالدین ایبک در شمال هند همین پارامل بود که از مدتها پیش پیوسته در زد و خوردهای باوی شرکت کرده بود. آخرین حمله قطبالدین به قبائل چاندله Chandela در سال ۱۲۰۲ میلادی (۵۹۹ ه. ق - ۱۷۶۱ شاهنشاهی) رخ داد. پارامردی Paramardi از مقابل قطبالدین فرار کرد و در قلعه کالنجر Kalinjar پناهنده گردید و قطبالدین نیز قلعه مزبور را بمحاصره گرفت. پس از چندی پارامردی بسبب کمبود مواد غذایی و آب و قطع شدن ارتباط بادنیای خارج ناچار شد که تقاضای صلح کند ولی قبل از آنکه بتواند قرارداد صلح را امضاء کند بطور ناگهانی درگذشت.^{۶۱}

آنطور که معلوم است وزیر او بنام اجای دوبسبب آنکه به منبع آبی دسترسی پیدا کرده بود، برضد پارامردی قیام کرد و با تسلیم شدن و بستن قرارداد بمخالفت برخاست و پس از تجهیز مردم درصدد ادامه جنگ و دفاع برآمد.^{۶۲} وزیر نامبرده، که به احتمال نزدیک بیقین مسئول کشته شدن پارامردی بوده است، مدت زیادی به دفاع از قلعه پرداخت ولی بالاخره توان مقاومت از دست داد و با همراهان خود بقلعه اجی گره Ajayagarh فرار کرد و در آنجا موضع گرفت. با فرار اجای دو، شهرها و دژهای کالنجر، مهوبا و کهبجوراهو Khajuraho بدست قطبالدین افتاد و حکومت آن نواحی در اختیار حسن ارنال که از سرداران قطبالدین بود قرار گرفت.

معزالدین و قطبالدین نایب السلطنه وی احتمالاً هیچگاه در

61— Mojumdar, p. 122

۶۲- همان منبع و همان صفحه

فکر آن نبودند که دامنه فتوحات خود را از ناحیه گاهدوالا (Gahadwala) فراتر برند ولی باروی کار آمدن و نیرومند شدن یکی دیگر از غلامان ترک نژاد معزالدین بنام اختیارالدین محمد بختیارخلجی، این امر واقعیت یافت و صورت عمل بخودگرفت.

اختیارالدین محمد در آغاز کار بعنوان سرباز ساده بخدمت معزالدین درآمد بود.

نخستین دوران زندگی سربازی وی از سال ۵۹۰ هـ ق (۱۷۵۲ شاهنشاهی) در خدمت هژبرالدین حسن ادیب و در شهر بدایون (بودائون Budaun) آغاز گردیده بود آنگاه پس از چندی دراستخدام ملك حسام الدین آغل بیگ درآمد بود و در شهر اوده (Awadh) همچنان بخدمت سربازی اشتغال داشت و از همین موقع بود که با انجام چند مأموریت نظامی، نبوغ نظامی خود را نشان داد.

اختیارالدین با درآمد بسیار کم خود عده ای سرباز و جمعی جیره خوار بدور خود جمع کرد و در سال ۵۹۷ هـ ق (۱۲۰۰ م و ۱۷۵۹ شاهنشاهی) به ناحیه مگده (Magadhe) که تقریباً سرحد غربی کشور سنا (Sena) بود حمله آورد و چون با دفاع و زدو خوردی روبرو نگردید به چپاولها و پیشرفت های خود ادامه داد و بزودی موفق شد از جمع کردن اموال غارتی پول فراوانی بدست آورد. وی بزودی با این ثروت بادآورده قشون نیرومندی فراهم کرد و تا حدود ناحیه و هار (شهر دانشگاهی بهار Bihar) پیشروی کرد. چندی بعد بمنظور حمله به آن شهر نیز کسب تکلیف نمود و بلافاصله پس از دریافت اجازه حمله را آغاز کرده وارد آن شهر بی دفاع گردید. در این حمله تنها کسانی که در صدد دفاع برآمدند روحانیان بودائی بودند که پس از شکست بدستور اختیارالدین قتل عام شدند.^{۶۳}

63— Vincent, part II, p. 236-7/Mojumdar, p. 122/Haig, vol. III, p. 49 ff.

اختیارالدین پس از این پیروزی برای مشورت درباره اقدامات دیگر بنزد قطبالدین رفت. وی نیز با این امر موافقت کرده دست او را بازگذارد ولی خاطرنشان کرد که وی نبایستی امید هیچگونه کمک و پشتیبانی داشته باشد.

اختیارالدین بدون درنگ بسوی نادیا Nadiya لشکرکشی کرد و آنجا را بتصرف درآورد. پس از این پیروزی به سرزمین بنگال روی آورد و قسمتهایی از آن ناحیه را نیز بچنگ آورد.

چندی بعد توقف در دژ نادیا را صلاح ندانسته به قلعه لکهنوتی Lakhnawati که در شمال سنا Sena و در ساحل رودگنگ قرار داشت، نقل مکان کرد و آنجا را بعنوان مرکز ستاد خود برگزید.

این فتوحات و پیشرفتهای زیاد در سرزمینهای بی دفاع، اختیارالدین را مغرور کرد تا آنجا که ب فکر افتاد یورشهایی هم به سرزمین تبت بکند لذا با سپاه بزرگ خویش بدانسوی حرکت کرد. هنگامیکه به مرز تبت نزدیک شد به او اطلاع دادند که پنجاه هزار سوار در انتظار او آماده جنگ میباشند. اختیارالدین با شنیدن این خبر فوراً فرمان بازگشت صادر کرد. سربازان که روحیه فرمانده خود را ضعیف دیدند، از تعقیب دشمن هراسان شده با سرعت و بی نظمی بعقب بازگشتند. هنگام عبور از رودخانه های بین راه عده بسیار زیادی از آنها غرق شدند و اختیارالدین توانست با عده بسیار کمی، در حدود یکصد نفر از لشکریانش، جان سالم بدر برد و بالاخره پس از این ناکامی با حالی زار به دیواکوت Devakut آمده در آنجا به بستر بیماری افتاد و بالاخره در سال ۱۲۰۶ میلادی ۱۷۶۵ شاهنشاهی بدست یکی از سران سپاه خویش بنام علی مردان بقتل رسید.^{۶۴}